

بررسی و تحلیل مفهوم «معنای زندگی» در اشعار قیصر امین پور

دکتر مصطفی گرجی *

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور

حامد موسوی جروکانی

دانشجوی دکتری و مربی دانشگاه پیام نور

چکیده

گروهی از ما انسانها قطعاً با این پرسش مواجه شده‌ایم که «معنای زندگی» چیست؟ هرکس با تکیه بر دانش و بینش خویش، پاسخی می‌یابد. بازخوانی و تحلیل پاسخ شاعران معاصر که غالب دغدغه‌ها/مسائل انسان معاصر را در شعر خویش انعکاس داده‌اند، راهگشاست. نگارندگان با توجه به همین مسأله، رویکرد قیصرامین پور را به معنای زندگی مورد تحلیل قرار داده‌اند. در این بحث، ابتدا به معنای «معنا» سپس به مفهوم «زندگی» توجه شده است. در اشعار قیصر، واژه معنا در معنای هدف، ارزش و کارکرد به کاررفته است. «زندگی» نیز دو مفهوم دارد؛ گاهی شامل جلوه‌های زندگی اعم از تولد، مرگ، جوانی، نوجوانی، همسر و ... می‌شود، و گاهی مراد از آن، مسائل زندگی اعم از درد و رنج، عشق، تنهایی، تنهایی، شرور و ... است. امین پور در بحث کشف معنای زندگی (زندگی معنایی دارد و فقط باید آن را یافت) یا جعل آن (زندگی معنایی ندارد و باید برای آن معنایی ساخت) به جعل معنای زندگی باورمند است. وی با تکیه بر دو نظریه فراطبیعت‌گرایی و طبیعت‌گرایی، اموری مانند دست‌یابی به آگاهی عمیق، عاشق شدن و عاشقانه زیستن، عشق خدا به مخلوقات، شهادت‌طلبی، داشتن فرزند، داشتن زندگی‌کودکانه و ... را معنابخش زندگی می‌داند. لازم به ذکر است که با این رویکرد، روی اشعار امین پور، پژوهشی صورت‌نگرفته است. ضمناً روش تحقیق، کتابخانه‌ای و تحلیل محتوا بوده است.

کلیدواژه‌ها: معنای زندگی، ایمازهای زندگی، شعر معاصر، قیصرامین پور.

مقدمه

در رویارویی با مسأله «زندگی» می‌توان چهار رویکرد را از هم تمیز داد. دسته‌ای از انسانها، زندگی می‌کنند و روزها و شبها را سپری می‌نمایند، اما هیچ‌گاه از خود نمی‌پرسند معنای زندگی چیست؟ یا خود را در معرض این پرسش که معنای زندگی من چیست؟ قرار نمی‌دهند.^۱ پاره‌ای دیگر از ما تا زمانی که با درد و رنج، و مسأله کشف ناشدنی مرگ روبه‌رو نشده‌ایم، به این دو پرسش فکر نمی‌کنیم.^۲ گروهی دیگر نیز معتقدند بی‌آنکه آدمی به درد و رنج، و مرگ توجه نماید، باید مسأله معنا را مورد نظر قرار دهد. در حقیقت این گروه، در جستجوی معنابودن را یکی از امتیازات انسان می‌دانند.^۳ گروه دیگر - که عمدتاً از رویکردی دینی برخوردارند - توجه به معنای زندگی را مسأله دست‌چندم می‌شمارند؛ زیرا معتقدند شریعت، عمده‌ترین پاسخها را برای این امر بیان کرده‌است. درحالی که پاره‌ای از اندیشه‌مندان معتقدند میان آنچه شریعت به عنوان معنای زندگی بیان می‌کند و آنچه ما به شکلی بی‌واسطه و ملموس از زندگی روزمره خود می‌یابیم، شکافی وجود دارد (هیگ، ۱۳۹۰: ۱۰۲). از آن‌جا که دغدغه‌ها/اضطرابهای انسان معاصر با انسان پیشین بسیار متفاوت است، و با توجه به اینکه یکی از مهمترین آنها «مسأله زندگی» است، بنابراین توجه به معنای زندگی برای انسان معاصر از اهمیت فراوانی برخوردار است. از این رو، بررسی مفهوم معنای زندگی در شعر معاصر - که «شعر زندگی»^۴ است، و مسائل انسان معاصر در آن بازتاب یافته‌است - مهم ارزیابی می‌گردد.

مهمترین پرسشهای مقاله این است که مراد قیصر امین‌پور از «معنا» و «زندگی» در بحث معنای زندگی چیست؟ و قیصر کدام معنا از زندگی را مدنظر داشته‌است؟^۵ پرسش مهم دیگر این پژوهش، این بوده‌است که نگرش قیصر درباره‌ی اینکه معنای زندگی از نوع جعل است یا کشف، چیست؟ نگاهی به پیشینه تحقیق نشان می‌دهد مسأله معنای زندگی بیشتر در پژوهشهای فلسفی مطرح شده‌است؛ اما بحث گسترده‌ای در حوزه ادبیات، صورت‌نگرفته‌است. البته یک کتاب و یک مقاله با محور یاد شده وجود دارد که اولی مقایسه نگاه مولوی و اقبال به معنای زندگی است، و دومی به آرای حافظ پرداخته‌است.^۶

معنای «معنا» و چیستی آن در نگاه قیصر

واژه «معنا» در بحث معنای زندگی، دارای سه مفهوم هدف، ارزش و کارکرد است. وقتی سخن از هدف زندگی است، به این معنا است که زندگی به چه سمتی در حرکت است؟ هنگامی که از ارزش زندگی بحث می‌شود، منظور این است که آیا زندگی کردن بصرفه است؟ یعنی در نگرشی کلان آیا سود

زندگی بیشتر از هزینه‌هایی است که برای آن می‌پردازیم (ملکیان، ۱۳۹۱: ۴۱). زمانی که درباره کارکرد زندگی صحبت می‌کنیم، منظورمان این است که زیستن چه فایده‌ای دارد (ملکیان، ۱۳۹۱: ۲۱۳). بر این اساس، ما با چهار پرسش روبه‌رو هستیم: آیا زندگی، هدف دارد؟ هدف از زندگی چیست؟ آیا زندگی، ارزش زیستن دارد؟ کارکرد (آثار و نتایج) زیستن چیست؟ قیصر از جمله شاعرانی است که به طور جدی به مسأله زندگی و معنای آن با تکیه بر نگرش خود توجه کرده‌است و در ساحت‌های چهارگانه یاد شده به آن پرداخته‌است:

۱. «معنا» در معنای هدف

در نگاه قیصر، زندگی دارای هدف است. او با تکیه بر این مسأله که معنای زندگی، در زنده‌بودن یا به عبارتی تن‌سپردن به روزمرگی خلاصه نمی‌شود، تلویحاً به این نکته اشاره می‌کند که زندگی در صورتی معنادار است که هدفی در آن تعبیه شده‌باشد؛ حال این هدف می‌تواند «خودبنیاد» باشد یا «خارجی».^۷ او می‌گوید: «در بند خویش بودن، معنای عشق نیست/ چونان که زنده‌بودن، معنای زندگی» (امین‌پور، ۱۳۹۱: ۳۶). وی با تکیه بر همین نگرش، انسانی (خود شاعر) را به تصویر می‌کشد که در برابر زنده‌بودن می‌ایستد و در پی هدفی برای خویش است تا زندگی را معنا بخشد (همان: ۱۴۳ و ۱۴۴).

۲. «معنا» در معنای ارزش

در زمینه اینکه آیا زندگی ارزش زیستن دارد یا نه؟ قیصر دو دیدگاه متفاوت دارد. از یک نگاه، زندگی در نظر وی، ارزش زیستن ندارد، و از منظری دیگر، زندگی به واسطه حضور اموری، ارزشمند می‌گردد. از نظر او اگر زندگی را همچنان که هست و آدمیان گرفتار آن شده‌اند، بپذیریم و بخواهیم روی آن ارزش‌گذاری کنیم، زندگی بی‌ارزش است. وی اموری چون شاعرزده‌گی، دوری از حقیقت، دچار تکرار شدن، سبک نادرست زندگی، ارتباط‌های مصنوعی، و مرگ را از جمله مسائلی می‌داند که ارزش زیستن را دچار ابهام کرده‌اند: «خسته‌ام از آرزوها، آرزوهای شعاری/ شوق پرواز مجازی، بالهای استعاری // لحظه‌های کاغذی را روز و شب تکرار کردن/ خاطرات بایگانی، زندگی‌های اداری // آفتاب زرد و غمگین، پله‌های رو به پایین/ سقف‌های سرد و سنگین، آسمانهای اجاری // ابا نگاهی سرشکسته، چشم‌هایی پینه بسته/ خسته از درهای بسته، خسته از چشم انتظاری // صندلی‌های خمیده، میزهای صف کشیده/ خنده‌های لب‌پریده، گریه‌های اختیاری // عصر جدول‌های خالی، پارک‌های این حوالی/ پرسه‌های بی‌خیالی، نیمکتهای خماری // رونوشت روزها را روی هم سنجاق کردم: / اشنبه‌های بی‌پناهی، جمعه‌های بی‌قراری // عاقبت پرونده‌ام را با غبار آرزوها/ خاک خواهد بست روزی، باد خواهد برد، باری // روی میز

خالی من، صفحه‌ باز حوادث ادر ستون تسلیتها، نامی از ما یادگاری» (همان: ۱۸۷). همچنین وی در جایی دیگر با تکیه بر نگاه هستی‌شناسانه، بی‌ارزشی زیستن را چنین بیان می‌کند: «خدا ابتدا آب را/سپس زندگی را از آب آفرید/جهان، نقش بر آب و آن آب بر باد» (همان: ۱۶۵).

البته قیصر با رویکردی دیگر، زندگی را دارای ارزش می‌داند و آن زمانی است که زندگی با مسائل زیر پیوند یابد؛ اموری مانند عشق: «بی‌رنگ‌تر از نقطه موهومی بود/این دایره کبود اگر عشق نبود» (همان: ۳۰۸)، شهادت‌طلبی: «تمام حجم قفس را شناختیم بس است/بیا به تجربه به در آسمان پری بز نیم/به اشک خویش بشویم آسمانها را/ز خون به روی زمین رنگ دیگری بز نیم/اگرچه نیت خوبی است زیستن اما/خوشا که دست به تصمیم بهتری بز نیم» (همان: ۴۰۶) و ارتباط: «باید دم تمامی درها را دید/باید هوای پنجره را داشت/زیرا بدون رابطه/با این هوا/یک لحظه هم نمی‌شود اینجا/نفس کشید» (همان: ۲۸۳). بر این اساس به نظر می‌رسد در نگاه قیصر، زندگی دارای ارزش ذاتی نیست.

۳. «معنا» در معنای کارکرد

منظور از کارکرد - چنان‌که بیان شد - آثار و نتایج زیستن است؛ اینکه زندگی - در آغاز، میانه و پایان - چه آثار و نتایجی برای آدمی دارد/به ارمغان می‌آورد. کارکرد زندگی در اشعار قیصر، اموری چون حرکت/تکاپو/رفتن، رنج و درد، بازی، میل، بی‌میلی، رابطه/پیوند، راز، رویدادها/حوادث، پرسشهای بی‌پاسخ، سفر کوتاه، هبوط/زنداد/تبعیدگاه/غربت، اجبار، انتظار/ترس/تردید/سرگشتگی، دل‌بستن به فردا می‌باشد. که می‌توان از آنها به «ایماژهای زندگی» نیز تعبیر کرد.

ایماژهای زندگی در حقیقت، تصویر/کارکردی است که هر انسانی با تکیه بر تجربیات خود از رویارویی با زندگی ارائه می‌دهد. به عبارت دیگر، تلقی انسان نسبت به جهان و زندگی را می‌توان ذیل این مقوله جای داد. ایماژهای زندگی، زیر مجموعه مسئله معنای زندگی است؛ زیرا ایماژهایی که ما برای سخن‌گفتن درباره زندگی به کار می‌بریم، معنایی که در زندگی می‌یابیم یا نمی‌یابیم، معین می‌کند (Solmon, 2006: 50). بررسی مسئله ایماژهای زندگی از این نظر با اهمیت به شمار می‌رود که کیفیت زندگی آدمی را مشخص می‌سازد. به این معنا که اگر کارکرد زندگی فردی، اجبار باشد - یعنی معتقد باشد که زندگی اجبار است - کیفیت زندگی چنین انسانی، بر اموری چون «سپری کردن روزها»، «بی‌اعتراض و بی‌تفاوت»، «تلاش برای لذت‌بردن از لحظه‌های بودن» استوار می‌گردد. رابرت سالامون در کتاب «مسائل بزرگ» (THE BIG QUESTIONS) به ۱۶ ایماژ زندگی اشاره می‌کند. ایماژهایی چون بازی، داستان، غمنامه، کمدی، مأموریت، هنر، ماجرا، بیماری، میل، بی‌میلی، نوع دوستی، شرافت،

یادگیری، رنج، سرمایه‌گذاری و ارتباط از این قبیل است (ibn:51-62). پاره‌ای از این ایماژها در اشعار قیصر نیز انعکاس یافته‌است. البته کارکردها/ایماژهای دیگری در اشعار او یافت می‌شود که مبتنی بر تجربیات شخصی خود شاعر از زندگی است و در کتاب سالامون معرفی نشده‌است.

۱. حرکت/تکاپو/رفتن

یکی از کارکردهایی که قیصر از زندگی ارائه می‌کند، کارکرد/ایماژ حرکت است. از نگاه وی، مسأله حرکت/تکاپو/رفتن به خودی خود ارزشمند است و از همین منظر، رفتن را نوعی رسیدن می‌داند: «موجیم و وصل ما از خود بریدن است/ساحل بهانه‌ای است، رفتن رسیدن است» (امین‌پور، ۱۳۹۱: ۳۵۲). از آن جا که حرکت در بطن جهان هستی حضور دارد، قیصر معتقد است اگر زندگی آدمی نیز با این امر درنیامیزد، بی‌معنا می‌شود: «هرگز/دلیم نخواست بگویم/هرگز/مرگ از طنین هرگز/اما همیشه/از ریشه همیشه می‌آید/رفتن/همیشه رفتن/حتی همیشه در نرسیدن/رفتن» (همان: ۱۴۷) نیز (۶۰). قیصر برای بیان بهتر این ایماژ و نقش مهم آن در معنایافتن زندگی، زندگی را به قطاری تشبیه می‌کند که هدفش رفتن است و در این مسیر گاهی به غایت هستی نزدیک می‌شود و گاهی دور: «لحظه‌های زندگی/چون قطاری در عبور/ایستگاه این قطار/بین تاریکی و نور/گاه در راهی سیاه/گاه روی خط نور/گاه نزدیک خدا/گاه از او دور دور» (همان: ۴۶۶). در جایی دیگر، زندگی به چشمه/رودی تشبیه می‌شود که هدفش رفتن است. رفتن در مسیری که انتها ندارد: «لحظه‌های زندگی/مثل چشمه مثل رود/گاه می‌جوشد ز سنگ/گاه می‌خواند سرود/سر به ساحل می‌زند/موج شط زندگی/لحظه‌ها چون نقطه‌ها/روی خط زندگی/می‌رود مردم به پیش/کاروان لحظه‌ها/مقصد این کاروان/جاده‌ای بی‌انتهای» (همان: ۴۶۵). قیصر معتقد است پس از تکاپو و نهایتاً رسیدن به هدف زندگی، پاسداشت آن از اهمیت برخوردار است (همان: ۶۷).

۲. رنج و درد

رابرت سالامون یکی از ایماژهای زندگی را رنج (Suffering) می‌شمارد و در این زمینه به افسانه سیزیف اشاره می‌کند (Solomom, 2006: 60). سیزیف توسط خدایان محکوم شده بود که سنگی را تا قلّه کوهی بغلتاند و آن تخته‌سنگ، پیوسته به پایین می‌افتاد (کامو، ۱۳۸۲: ۱۹۳). در حقیقت، این رنج ناشی از کارهای مکرری است که هیچ غایتی ندارد. به تعبیر آلبر کامو «تنبیهی دهشتناک‌تر از کار بیهوده و بی‌امید نیست» (همان: ۱۹۳). در نظر قیصر، یکی از کارکردهای زندگی، درد و رنج است. از ابتدا با انسان آفریده می‌شود و در حقیقت جزء سرشت اوست (امین‌پور، ۱۳۹۱: ۲۴۳) و تا لحظه مرگ

با آدمی است: «هنوز/دامنه دارد/هنوز هم که هنوز است/درد/دامنه دارد/شروع شاخه ادراک/طنین نام نخستین/تکان شانه خاک/و طعم میوه ممنوع/که تا تنفس سنگ/ادامه خواهد داشت/و درد/هنوز دامنه دارد» (همان: ۲۸۶). یا: «ای دل همه رفتند و تو ماندی در راه/کارت همه ناله بود و بارت همه آه//کوتاه کنم قصه که این راه دراز/از چاه به چاله بود، از چاله به چاه» (همان: ۲۸۳). یا: «از روی یکرنگی شب و روزم یکی شد/همرنگ بختم تیره، رخت سوغ و سورم» (همان: ۶۱).

۳. بازی

سالامون یکی دیگر از ایماژهای زندگی را بازی (Game) برمی‌شمارد. او معتقد است اگر زندگی را بازی دانستیم، مهم است که بدانیم چه نوع بازی است. آیا صرفاً سرگرمی است؟ آیا بازی است به منظور برتری یافتن؟ آیا فرصتی است برای وقت کشی؟ آیا خصلتی اجتماعی دارد؟ آیا اضطراب‌آور است؟ آیا در طول بازی زندگی باید به حریف/حریفان خویش، آسیب برسانیم؟ آیا در بازی زندگی باید به دیگران یاری رساند؟ (Solomon, 2006: 51). قیصر نیز یکی از کارکردهای زندگی را بازی می‌داند: «دیروز/ ما زندگی را/ به بازی گرفتیم/ امروز او/ ما را/ فردا؟» (امین‌پور، ۱۳۹۱: ۲۳۹). در واقع او به این نکته اشاره دارد که آدمی پیوسته با زندگی در حال نزاع و درگیری است (Solomon, 2006: 51).

۴. میل

این ایماژ زندگی عبارت است از میل مدام، خواستن چیزی از پس چیز دیگر بی‌آنکه پایانی برای آن متصور باشد (Solomon, 2006: 57). قیصر نیز چنین می‌گوید: «کار جهان جز بر مدار آرزو نیست/با این همه دل‌های ناکام رسیدن» (امین‌پور، ۱۳۹۱: ۷۲).

۵. بی‌میلی

این ایماژ، هدف زندگی را رسیدن به شرایطی آسوده بی‌هیچ اضطراب یا میل و خواستن می‌داند (Solomon, 2006: 58). قیصر نیز با توجه به همین ایماژ می‌گوید: «نه/کاری به کار عشق ندارم/من هیچ چیز و هیچ کسی را/دیگر در این زمانه دوست ندارم/انگار/این روزگار چشم ندارد من و تو را/خوشحال و بی‌ملال ببیند/زیرا/هرچیز و هرکسی را/که دوست بداری/ حتی اگر یک نخ سیگار/یا زهرمار باشد/از تو دریغ می‌کند/پس من با همه وجود/خود را زدم به مردن/ تا روزگار، دیگر/کاری به من نداشته باشد/این شعر تازه را هم/ناگفته می‌گذارم/تا روزگار بو نبرد/گفتم که/کاری به کار عشق ندارم» (امین‌پور، ۱۳۹۱: ۱۴ و ۱۳).

۶. رابطه/پیوند

این ایماژ، نشان می‌دهد که زندگی در روابط با دیگران معنا می‌یابد (Solomon, 2006: 62). قیصر نیز بر اساس همین ایماژ، زندگی بی‌ارتباط را غربت‌کده می‌نامد: «چه غربتی است عزیزان من کجا رفتند/تمام دور و برم پر ز جای خالیها» (امین‌پور، ۱۳۹۱: ۶۰). او برای شکل‌گیری پیوند، عنصر گفتگو را مهم ارزیابی می‌کند. این مسأله یکی از ارکان شکل‌گیری ارتباط اولیه است؛ زیرا در ایجاد یک ارتباط چه گفتن، چگونه گفتن و خود گفتن مهم است. قیصر بر عنصر سوم تأکید می‌نماید: «عمر اندک و فرصت خموشی بسیار/تلخ است سکوت، گفتگویی بکنیم» (همان: ۴۵۰).

۷. راز

از دیگر ایماژها، رازآمیز بودن زندگی است. بر اساس این ایماژ، زندگی قابل شناسایی نیست یا دست‌کم هرکس بر اساس بینش خویش، تفسیری از آن ارائه می‌دهد: «گل به خنده گفت/زندگی شکفتن است/با زبان سبز/راز گفتن است/.../من که فکر می‌کنم/گل به راز زندگی اشاره کرده‌است» (همان: ۵۰۵ و ۵۰۶). قیصر زندگی شهادت‌طلبانه را رازآمیز می‌داند: «کس راز حیات او نداند/گفتن/بایست زبان به کام خود بنهفتن//هرچند میان خون خود خفت ولی/سوگند که خون او نخواهد خفتن» (همان: ۴۳۱).

۸. رویدادها/حوادث

بلاها/حوادث اگر پیوسته بر انسانی هجومه بیاورند، آنگاه کارکرد زندگی برای چنین فردی، حادثه می‌شود. زندگی چنین انسانی همواره قرین شور و اضطراب است: «مو به مو حادثه بارید به هربندم/تیر باران بلا را به که بایدگفت//هر نفس، آهی و هرآینه اشکی شد/وضع این آب و هوا را به که بایدگفت» (همان: ۲۲۵) نیز (۲۲۹). داشتن چنین تصویری از زندگی از یک طرف باعث لب‌به‌اعتراض گشودن می‌شود: «آی خط خوردگی صفحه‌پیشانی/این همه خط خطا را به که بایدگفت//شکوه از هرچه و هرکس به خدا کردم/گله از کار خدا را به که بایدگفت» (همان: ۲۲۵ و ۲۲۶). و از طرف دیگر، فرد همواره در پی به سرعت سپری کردن لحظه‌هاست تا مبادا به دام حوادث پیشتر بیفتد: «این روزها که می‌گذرد/شادم/این روزها که می‌گذرد/شادم/که می‌گذرد/این روزها/شادم/که می‌گذرد» (همان: ۲۴).

۹. پرسش‌های بی‌پاسخ

از دیگر آثار و نتایج زندگی، این است که زندگی مجموعه‌ای از پرسشهای بزرگ بی‌پاسخ است. بر

این اساس، باید از زندگی پرسید، اما لزوماً نباید به دنبال جواب بود: «چرا همیشه همین است آسمان و زمین/ زمان همواره همان و زمین همیشه همین// اگرچه پرسش بی پاسخی است می پرسم/ چرا همیشه چنان و چرا همیشه چنین// چرا زمین و زمان بی امان و بی مهرند/ زمان زمانه قهر و زمین زمینه کین// اگر که چون و چرا با خدا خطاست چرا/ چرا سوال و جواب است روز بازپسین// چرا در آخر هر جمله ای که می گویم/ تو ای نشانه پرسش نشسته ای به کمین» (همان: ۵۲ و ۵۳) نیز (۲۱۸).

۱۰. سفر کوتاه

این تصویر از زندگی، یادآوری می کند که زندگی مثل یک سفر، کوتاه است و باید به نیکی از این لحظه اندک بهره جست: «چشم تا بازکنم فرصت دیدار گذشت/ همه طول سفر یک چمدان بستن بود» (همان: ۲۲۹).

۱۱. هبوط/ زندان/ تبعیدگاه/ غربت

زندگی، هبوط است. این ایماژ به لحاظ مفهومی با سه واژه زندان، تبعیدگاه و غربت پیوند می یابد؛ زیرا انسان به دنبال نافرمانی که انجام داد به غربتکده ای، تبعید شد که برای وی حکم زندان را داشت. قیصر علت هبوط آدمی را یکی عاشق شدن و دیگری دانایی می داند، و در این راستا معتقد است که این مسأله باعث تبعید و زندانی شدن وی شده است: «سر به زیر و ساکت و بی دست و پا می رفت دل/ یک نظر روی تو را دید و حواسش پرت شد// بر زمین افتاد چون اشکی ز چشم آسمان/ ناگهان این اتفاق افتاد، زوجی، فرد شد// بعد هم تبعید و زندان ابد شد در کویر/ عین مجنون از پی لیلی بیابانگرد شد» (همان: ۴۹). یا: «کاش از روز ازل هیچ نمی دانستم/ که هبوط ابدم از پی دانستن بود» (همان: ۲۲۹). از آن جا که علت هبوط آدمی، عاشق شدن است، برای کاستن از رنج هبوط و جدایی از دامان مادر، باید زیستی عاشقانه داشته باشیم (همان: ۵۴). تعبیر دیگر وی از زندگی، زندان است: «عالم همه هرچند که زندان من و توست/ از این همه آزادم و زندانی خویشم» (همان: ۵۵). وی با تکیه بر مسأله هبوط، زندگی بی معشوق را زندگی یک انسان تبعیدی می داند (همان: ۷۰). بر این اساس، مهمترین شاخص زندگی تبعیدی، یکی غربت و دیگری تنهایی و در خود فرو رفتن است: «هرچند در این جهان غریبیم همه/ خود از سر غربت آشنایی ما راست» (همان: ۴۳۶) نیز (۱۹۷) نیز (۷۰) نیز (۵۰۵) نیز (۵۶).

۱۲. اجبار

زندگی، اجبار است. بدبینانه ترین و یأس آمیزترین تصویر از زندگی همین است. آنچه باعث می شود

که آدمی چنین تلقیی از زندگی داشته باشد، گرفتار تکرار شدن است. قیصر در این زمینه می‌گوید: «صف/ انتظار/ صف/ امضاء/ شماره/ امضا/ فردا دوباره/ صف/ انتظار/ امضاء/ شماره» (همان: ۱۶۹). همین امر نیز در شکل‌گیری اینکه زندگی جبری است به قیصر مدد می‌رساند: «پشت شیشه می‌تپد پیشانی یک مرد/ در تب دردی که مثل زندگی جبری است» (همان: ۳۵۷). یا: «اما چرا/ آهنگ شعرهایت تیره/ و رنگشان/ تلخ است/ وقتی که بره‌ای/ آرام و سر به زیر/ با پای خود به مسلخ تقدیر ناگزیر/ نزدیک می‌شود/ زنگوله‌اش چه آهنگی دارد» (همان: ۲۲). یا: «این روزها که می‌گذرد/ شادم/ زیرا/ یک سطر در میان/ آزادم/ و می‌توانم/ هر طور و هر کجا که دلم خواست/ جولان دهم/ - در بین این دو خط -» (همان: ۲۵).

۱۳. انتظار/ ترس/ تردید/ سرگشتگی

زندگی سراسر انتظار است. بر اساس این تصویر از زندگی، آدمی همواره دچار ترس است که چه حادثه‌ای در انتظار اوست. گرفتار تردید است که چه راهی را برود، و میوه ترس و ترید، حیرت و سرگشتگی است. در حقیقت باور به این که زندگی، نوعی انتظار است، ایماژهای دیگری چون ترس، تردید و سرگشتگی را به همراه می‌آورد. قیصر، زندگی را انتظار کشیدن می‌داند: «قطار می‌رود/ تو می‌روی/ تمام ایستگاه می‌رود/ و من چه قدر ساده‌ام/ که سالهای سال/ در انتظار تو/ کنار این قطار رفته ایستاده‌ام/ و همچنان/ به زنده‌های ایستگاه رفته/ تکیه داده‌ام» (همان: ۷) نیز (۲۹۸). بر این اساس، ترس سراسر زندگی دیروز و امروز و فردای آدمی را فرامی‌گیرد: «شدم تردامن از دیروز و امروز/ ندارم خفتن از دیروز و امروز/ همه ترسند از فردا شگفتا/ که می‌ترسم من از دیروز و امروز» (همان: ۴۵۳). انسانی که تصویر زندگی‌اش، ترس است، گرفتار تردید می‌شود: «از ازل تا به ابد پرسش آدم این است/ دست بر میوه حوا بزخم یا بزخم/ دست بر دست، همه عمر در این تردیدم/ بزخم یا بزخم؟ ها؟ بزخم یا بزخم؟» (همان: ۲۰۱ و ۲۰۲). به طوری که این مقوله، یکی از اضطراب‌های بشر در دوران معاصر است: «ما/ در عصر احتمال به سر می‌بریم/ در عصر شک و شاید/ در عصر پیش‌بینی وضع هوا/ از هر طرف که باد بیاد/ در عصر قاطعیت تردید/ عصر جدید/ عصری که هیچ اصلی/ جز اصل احتمال، یقینی نیست» (همان: ۲۷۷). اضطراب شک و تردید، ایماژ سرگشتگی و حیرت را می‌آفریند: «جامه راه راه/ پای جامه راه راه/ میله‌های رو به رو/ راه راه/ پشت سایه روشن مژه، نگاه/ راه راه/ روی شانه‌ها/ راه راه/ تازیانه‌ها/ آشیانه‌ها/ لانه کوچک سیاه/ بی پر و پرنده راه راه/ گریه‌های شور و خنده‌های تلخ گاه گاه/ راه راه/ در میان این جهان راه راه/ این هزار راه/ راه راه/ راه/ کو/ کجاست راه» (همان: ۱۵۸ و ۱۵۹) نیز (۶۱).

۱۴. دل‌بستن به فردا

زندگی، دل‌بستن است. دل‌بستن به فردای ناپیدا. این کارکرد زندگی، امیدبخش‌ترین نگاه به زندگی است؛ بی‌آنکه بدانی یا بخواهی بدانی که فردا چه اتفاقی می‌افتد: «ای کاش مرا چشم تماشا بادا/یک لحظه زمانه با دل ما بادا//هرروز که می‌رود به خود می‌گویم/امروز نبود، کاش فردا بادا» (همان: ۱۸۳).

۱۵. فصول سال

آخرین کارکرد زندگی که می‌توان در اشعار قیصر یافت، این است که زندگی مانند چهار فصل سال است؛ یعنی باید زندگی را در سطحی کلان نگریست. همان‌گونه که در نظر گرفتن هریک از فصول سال به تنهایی درست نیست و اندوه و ملال به دنبال دارد، پیش چشم قراردادن لحظه‌های غمناک زندگی، زندگی را بی‌معنا و ناقص جلوه می‌دهد: «در کتاب چار فصل زندگی/صفحه‌ها پشت سرهم می‌روند/هریک از این صفحه‌ها، یک لحظه‌اند/لحظه‌ها با شادی و غم می‌روند/زندگی ترکیب شادی با غم است/دوست می‌دارم من این پیوند را» (همان: ۵۱۴ و ۵۱۵).

بر اساس نمونه‌هایی که بیان شد، نگرش قیصر نسبت به کارکرد زندگی، منفی است. علت این مسأله را می‌توان در ادوار زندگی وی جستجو کرد. در شعر وی «سه سبک برجسته ازهم متمایز می‌شود که مولود سه مرحله از حیات شعری او از سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۶ است. در این سه سبک، شاعر سه واکنش متفاوت و گاه متقابل نسبت به جامعه و جهان نشان می‌دهد ...: (۱) سبک سرخ با صدای فعال و دینامیک (۱۳۵۷ - ۱۳۶۷): عملگرایی انقلابی، آرمانگرایی ایدئولوژیک (۲) سبک خاکستری با صدای منفعل (۱۳۶۷ - ۱۳۷۶): انفعال و واخوردگی آرمانی (۳) سبک بی‌رنگ با صدای انعکاسی (۱۳۷۶ - ۱۳۸۶): درونگرایی و شهود شخصی» (فتوحی، ۱۳۸۷: ۱۰). بیشترین نمونه‌های شعری که در بخش کارکرد زندگی بیان شده است، مربوط به دوره دوم و سوم است. در حقیقت گفتمان غالب در این دو دوره یأس، سرخوردگی و درون‌گرایی است. مسائلی که بنیان خوشبین‌بودن آدمی به مسائل و محیط را متزلزل می‌کند.

معنای «زندگی» و چیستی آن در نگاه قیصر

زندگی دارای دو مفهوم عام و خاص است. در سطح عام، زندگی «شبه‌کهای از تجارب، افکار، اعمال، خاطرات، طرحها، پیش‌بینیها، روابط و مناسبات اجتماعی است» (آدامز، ۱۳۸۲: ۳۱۱). در سطح خاص، زندگی عبارت است از آنچه مورد نظر یک تذکره نویس یا مورخ یا هرکس دیگری است (همان: ۳۱۲).

بر اساس آنچه درباره معنای عام زندگی بیان شد، شاید بتوان این مقوله را به دو عنوان «جلوه‌های زندگی» و «مسائل زندگی» تفکیک کرد.

جلوه‌های زندگی در حقیقت، روند طبیعی زندگی انسانها از تولد تا مرگ را دربرمی‌گیرد، و مسائل زندگی بیشتر شامل اموری می‌شود که به نوعی با نگرش فلسفی پیوند می‌یابد؛ اموری مانند درد و رنج، تکرار، عشق، تناهی، مسأله شرور و آفات.

۱. جلوه‌های زندگی

جلوه‌های زندگی را می‌توان شامل اموری چون تولد (امین‌پور، ۱۳۹۱: ۱۴۲)، دوران کودکی (همان: ۱۸ و ۱۲۴)، نوجوانی و جوانی (همان: ۱۰۰ - ۱۰۵)، میان‌سالی و پیری (همان: ۱۴۹ و ۲۶۰)، اشتغال، محیط روستایی و شهری، و اجتماع (۳۷۱ و ۴۱۱ و ۴۱۲)، همسر و فرزند (۲۸۱ و ۲۸۲) و مرگ و شهادت (همان: ۱۵۰ و ۲۷۱) دانست. چنان که ملاحظه می‌شود، زندگی از ابتدا تا انتها با تمام جلوه‌هایش در شعر قیصر حضور دارد و همین امر است که شعر معاصر را به شعر زندگی بدل کرده‌است. شعری که آدمی را به شکلی مستقیم با ساختار، معنا، تصویر و رویکرد شاعر به زندگی روبه‌رو می‌سازد.

۲. مسائل زندگی

پرسشهای زندگی، دربرگیرنده اموری است که بیشتر با بینش فلسفی به آنها نگریده می‌شود. پرسش درباره علت درد و رنج، تکرار، عشق، تناهی، تنهایی، مسأله شرور و آفات و ... از منظری دیگر اگر شاعر نسبت به مقوله جلوه‌های زندگی از دریچه فلسفی بیاندهد؛ باز وارد مسائل زندگی شده‌است. **درد و رنج:** «دفتر مرا/ دست درد می‌زند ورق/ شعر تازه مرا/ درد گفته‌است/ درد هم شنفته است/ پس در این میانه، من/ از چه حرف می‌زنم/ درد، حرف نیست/ درد، نام دیگر من است/ من چگونه خویش را صدا کنم» (همان: ۲۴۳ و ۲۴۴).

تکرار: «صف/ انتظار/ صف/ امضا/ شماره/ فردا دوباره/ صف/ انتظار/ شماره/ ای کاش باد/ این کاش باد/ ای کاش باد این همه کاغذ را/ می‌برد/ ای کاش باد/ یا/ یک ذره اعتماد» (همان: ۱۶۹ و ۱۷۰). یا: «این روزها که می‌گذرد/ شادم/ این روزها که می‌گذرد/ شادم/ که می‌گذرد/ این روزها/ شادم که می‌گذرد»^۸ (همان: ۲۴).

شرور و آفات: «هر نفس آهی و هر آینه اشکی شد/ وضع این آب و هوا را به که باید گفت/ هر دمی دردی و هر ثانیه سالی بود/ شرح این ثانیه‌ها را به که باید گفت/ چه کنم این همه اما و اگرها را/ این همه چون و چرا را به که باید گفت/ اشکوه از هر چه و هر کس به خدا کردم/ گله از کار خدا را به که باید گفت» (همان: ۲۲۵ و ۲۲۶).

تناهی: حس پایان پذیرفتن همواره یکی از مسائلی است که انسان را به خود مشغول می‌سازد و گاهی وی را دچار پوچی و بی‌معنایی می‌کند. این مسأله که تحت عنوان غریزه جاودانه‌زیستن نیز مطرح می‌شود، خودآگاه یا ناخودآگاه در همه انسانها بروز دارد. شاید میل به فرزندآوری یا خلق یک اثر هنری از تجلیات این امر باشد. قیصر نیز به مسأله تناهی، این‌گونه می‌نگرد: «عاقبت پرونده‌ام را با غبار آرزوها/خاک خواهد بست روزی، باد خواهد برد باری» (همان: ۱۸۸). و مسأله جاودانه‌زیستن برای او به درد تبدیل‌شده‌است: «پس کجاست/یادداشت‌های درد جاودانگی» (همان: ۱۴۴).

تنهایی: «مرا قصرتنهایی و بی‌کسی بس/از این امن تر برج عاجی ندیدم» (همان: ۱۹۷).

مسأله کشف/جعل معنای زندگی در نگاه قیصر

مقصود از کشف معنا «این است که زندگی فی نفس الأمر، دارای معنایی ... است. مثل آنکه کسی بگوید در این بیابان، آبی وجود دارد فقط باید بگردید تا آن را پیدا کنید» (ملکیان، ۱۳۹۲: ۲۲۵). اما نظریه جعل معنا می‌گوید: «برای زندگی، معنایی وجود ندارد، بلکه هرکس خود باید معنایی به زندگی خود ببخشد» (همان). به نظر می‌رسد نگرش قیصر به مسأله معنای زندگی، ذیل نظریه جعل قرار می‌گیرد. او بر این باور است که انسان به دلیل «غرق‌بودگی» اش نمی‌تواند کشف کند. او آدمیان را مانند ماهیانی می‌داند که غرق آبنده، ولی از آب می‌پرسند. در نتیجه آدمی از اساس توان کشف ندارد: «غرق دریای تو بودند، ولی ماهی وار/باز هم نام و نشان تو ز هم پرسیدند» (امین‌پور، ۱۳۹۱: ۷۰). و چون توان کشف ندارد، خود به جعل معنا دست می‌زند: «حتی اگر نباشی می‌آفرینمت/چونان که التهاب بیابان، سراب را» (همان: ۲۱۷).

آن گروه که به جعل معنا باورمندند، ذیل دو دیدگاه فراطبیعت‌گرا و طبیعت‌گرا طبقه‌بندی می‌شوند. دیدگاه فراطبیعت‌گرا، دارای دو نظریه خدامحور و روح‌محور است. ذیل نظریه خدامحور، سه استدلال هدف‌الهی، عشق‌الهی و کمال‌گرایی قرار می‌گیرد. نظریه روح‌محور نیز دارای دو استدلال جاودانگی و نتیجه‌نهایی است. نظریه طبیعت‌گرا نیز به دو شق شخص‌گرا و عین‌گرا تفکیک می‌شود. در دیدگاه شخص‌گرا آنچه به زندگی معنا می‌بخشد نسبت به افراد مختلف، متفاوت است؛ لذا نسی خواهد بود و در دیدگاه عین‌گرا، مسأله خلاقیت و درگیر چیز ارزشمند بودن، معنابخش زندگی است.

۱. فراطبیعت‌گرایی

بر اساس نظریه فراطبیعت‌گرا، «زندگی یک فرد تنها در صورتی معنادار است که او ربط و نسبت خاصی با قلمروی صرفاً روحانی داشته‌باشد» (متز، ۱۳۸۲: ۲۶۸). به نظر می‌رسد این دیدگاه با نظریه

«ایمان» تالستوی پیوند می‌یابد. او بر این باور بود که ایمان، وجود محدود انسان را به معنایی نامتناهی وصل می‌کند. معنایی که در اثر درد و رنج و محرومیت و مرگ نابود نمی‌شود (آزاده، ۱۳۹۰: ۳۸ و ۳۹). فراطبیعت‌گرایی، خود به دو نظریهٔ خدامحور و روح‌محور تفکیک می‌شود (متز، ۱۳۹۰: ۱۷).

۱-۱. خدامحور

این دیدگاه معتقد است که «ربط و نسبت خاص با خداوند، آن‌گونه که نسبت خدا با اوری می‌گوید شرط لازم و کافی برای زندگی با معنا است» (متز، ۱۳۸۲: ۲۶۹). مدافعان این نظریه، در اینکه این ربط و نسبت با خداوند چه چیزهایی می‌تواند باشد، اختلاف نظر دارند. پاره‌ای، نظریهٔ هدف‌الهی، برخی دیدگاه عشق‌الهی به مخلوقات، و عده‌ای کمال‌گرایی را عوامل معنابخش زندگی می‌دانند.

الف) نظریهٔ هدف‌الهی

نظریهٔ هدف‌الهی، معنای زندگی را در این مطلب منحصر می‌داند که معنای زندگی ما از راه تحقق بخشیدن به هدفی که خداوند برای انسان مقرر کرده است، به دست می‌آید (همان: ۲۷۰). بر این اساس، زندگی فرصتی است که آدمی باید در راستای تحقق مأموریتها/اهداف الهی بکوشد. مهمترین این‌ها از نظر قیصر، دست‌یابی به آگاهی عمیق و عاشق‌شدن و عاشقانه‌زیستن است.

رسیدن به آگاهی عمیق، دارای دو جنبه است: یکی عبور از سطحی‌نگری و رسیدن به ژرف‌بینی، و دیگری رهایی از گم‌بودگی. قیصر در زمینهٔ اول می‌گوید: «باری/چه سنگین است/با سایه‌های تاریک/سایه‌های پیش پا افتادهٔ بسیار/با سایه‌های سادهٔ سطحی/از عمق اقیانوس/از ارتفاع آفتاب و آسمان/گفتن/تکلیف من با من/تکلیف من/با سایه‌های خویشتن/این است» (امین‌پور، ۱۳۹۱: ۱۴۶). و دربارهٔ زمینهٔ دوم چنین می‌گوید: «از خواب چهل سالهٔ خود پاشده‌ام/گم بوده‌ام و دوباره پیدا شده‌ام//ای حس شکوه‌مند غمگین و شگفت/امروز چه قدر با تو زیبا شده‌ام» (همان: ۸۵).

دربارهٔ دیگر مأموریت/هدف آدمی در زندگی (عاشق‌شدن و عاشقانه‌زیستن) باید گفت قیصر عشق را اتفاقی ساده می‌انگارد: «با گریه‌های یکریز/یکریز/مثل ثانیه‌های گریز/با روزهای ریخته‌در پای باد/با هفته‌های رفته/با فصلهای سوخته/به سالهای سخت/رفتیم و/سوختیم و/فروریختیم/با اعتماد خاطرهای در باد/آما/آن اتفاق ساده^۹ نیفتاد» (همان: ۱۳۶). او معتقد است برای گام‌نهادن در این راه باید مقدماتی را فراهم کرد و آن، در بند خود نبودن است (همان: ۴۶). از نظر وی، عشق جزء جدایی‌ناپذیر آدمی است: «ما گنه‌کاریم آری، جرم ما هم عاشقی است/آری آما آنکه آدم هست و عاشق نیست، کیست؟//عشق، عین آب ماهی یا هوای آدم است/می‌توان ای دوست بی‌آب و هوا یک عمر زیست» (همان: ۵۴). با همین

رویکرد، زندگی بی‌عشق، جز جان‌کندن، سقوط و جهنم نیست: «زندگی بی‌عشق اگر باشد، همان جان‌کندن است/دم به دم جان‌کندن ای دل، کار دشواری است، نیست/زندگی بی‌عشق اگر باشد، لبی بی‌خنده است/بر لب بی‌خنده باید جای خندیدن گریست/زندگی بی‌عشق اگر باشد، هبوطی دائم است/آنکه عاشق نیست، هم اینجا، هم آنجا دوزخی است» (همان). قیصر نتایج عشق‌ورزی را رهایی از بلا تکلیفی و رهاشدن از خویش می‌داند؛ دو عنصری که به شکلی اثرگذار، زندگی آدمی را در دنیای معاصر، معنی می‌بخشد: «از دست تو در این همه سرگردانی/تکلیف دلم چه بود اگر عشق نبود» (همان: ۳۰۸). و «ای عشق به شوق تو گذر می‌کنم از خویش/تو قاف قرار من و من عین عبورم» (همان: ۲۱۴).

ب) نظریه عشق الهی به مخلوقات

شالوده این نظریه از عشق خداوند به همه مخلوقات سرچشمه می‌گیرد^{۱۰} (متز، ۱۳۸۲: ۲۷۴). این نظریه را می‌توان در شعر «پیش از این‌ها» در مجموعه «به قول پرستو» به خوبی مشاهده کرد. قیصر در این شعر، دو تصور از خدا را به تصویر می‌کشد: خدای مخوف و خدای رئوف؛ خدایی که عشق برای او معنایی ندارد و خدایی که به آفریده‌های خود، عشق می‌ورزد: «پیش از اینها فکر می‌کردم خدا/خانه‌ای دارد کنار ابرها//آن خدا بی‌رحم بود و خشمگین/خانه‌اش در آسمان، دور از زمین//در دل او دوستی جایی نداشت/مهربانی هیچ معنایی نداشت//... تازه فهمیدم خدایم این خداست/این خدای مهربان و آشناست//می‌توانم بعد از این با این خدا/دوست باشم، دوست پاک و بی‌ریا//می‌توانم با او صمیمی حرف زد/مثل یاران قدیمی حرف زد» (امین‌پور، ۱۳۹۱: ۵۳۹ - ۵۴۶). نکته قابل تأمل در این زمینه، آن است که تنها در پرتو این دیدگاه که خدا مهربان است و عاشق همه مخلوقات، زندگی معنایی عمیق و زیبا می‌یابد.

ج) کمال‌گرایی

بر اساس این دیدگاه «زندگی هرچه بیشتر با شدت و قطعیت متوجه برترین سرشت ممکن باشد، بیشتر معنادار است» (متز، ۱۳۸۲: ۲۷۴). می‌توان در شعر قیصر، واژه‌هایی مثل «رفتن» و «رسیدن» را معادل مسأله کمال‌گرایی دانست: «برای رسیدن چه راهی بریدم/در آغاز رفتن به پایان رسیدم» (امین‌پور، ۱۳۹۱: ۲۰۰) نیز (۷۲). قیصر، دستیابی به کمال را خیالی خام می‌داند: «گذشتن از چهل/رسیدن و کمال/چه فکر کال کودکانه‌ای/زهی خیال خام/تمام» (همان: ۱۴۹). اما معتقد است باید «رفت» زیرا خود این رفتن، ارزشمند است: «موجیم و وصل ما از خود بریدن است/ساحل، بهانه است، رفتن رسیدن است» (همان: ۳۵۲). البته وی دستیابی به کمال را در پرتو دو مسأله محقق می‌داند؛

یکی عشق و دیگری شهادت‌طلبی. قیصر در زمینه اول می‌گوید: «بیا مرا ببر ای عشق با خودت به سفر/مرا ز خویش بگیر و مرا ز خویش ببر/مرا به حیطة محض حریق، دعوت کن/به لحظه لحظه پیش از شروع خاکستر» (همان: ۱۹۲). و درباره پیوند شهادت و دست یافتن به کمال چنین می‌سراید: «کالیم که سرسبز دل از شاخه بریدیم/تا حادثه سرخ رسیدن نرسیدیم» (همان: ۲۱۹) نیز (۳۵۲) نیز (۷۳).

۲-۱. روح محور

دیدگاه روح محور، مبتنی بر این تحلیل است که «معنای زندگی هر شخص، وابسته به قرار گرفتن روح او در حالت خاص است. روح، اینجا به معنای جوهری معنوی نامیرا است که می‌تواند در زمان مجسم شود یا بدون بدن در عالم بی‌زمان باشد» (متز، ۱۳۸۲: ۲۷۵). این نظریه می‌گوید برای معنی یافتن زندگی، روح لازم است. دو نظریه جاودانگی و نتیجه‌نهایی، ذیل این دیدگاه قرار می‌گیرند.

الف) نظریه جاودانگی

این نظریه، متکی بر این اصل است که «معنا در زندگی مربوط به گذرکردن از مرزها و حدود است» (همان: ۲۷۷). نوزیک می‌گوید: «یک زندگی معنا دار، به نحوی همیشگی است. این زندگی موجب فراق ابدی در عالم می‌شود ... یک سره محوشدن، و همه آثار وجودی را از دست دادن، به ناپود شدن معنای زندگی بسیار نزدیک است» (نوزیک، ۱۳۸۱: ۵۹۵ و ۵۸۲؛ به نقل از متز، ۱۳۸۲: ۲۷۷). قیصر نیز به دنبال جاودانگی است و مسأله تا آن جا برایش با اهمیت است که به «درد» تبدیل شده است: «پس کجاست/یادداشتهای درد جاودانگی» (امین‌پور، ۱۳۹۱: ۱۴۴). او برای دستیابی به درد جاودانگی، نظریه شهادت را بیان می‌کند و رسیدن به حیات جاودان را در گرو آن می‌داند (همان: ۴۸۴). همچنین قیصر در جایی دیگر طلب «مرگ سرخ» را «جاودانه‌ترین طرز بودن» می‌داند: «هرجا که سرزدم همه در مرز بودن است/کو مرز تازه‌ای که فراتر ز بودن است//پروانه وار بال و پر گر گرفته‌ام/پروانه عبور من از مرز بودن است» (همان: ۳۹۵). چنان که آشکار است، قیصر نیز همانند نوزیک، زندگی را نوعی فراق و ناپودی می‌داند.

ب) نتیجه نهایی

مبنای این نظریه، این است که «زندگی اگر بناست معنا دار باشد، باید ارزش زیستن داشته باشد ... این حیات محدود، دارای ارزش کافی برای اینکه زیستن در آن معقول باشد، نیست. یک زندگی سزاوار گزینش می‌طلبد که مضمون و محتوای نامحدود داشته باشد» (متز، ۱۳۸۲: ۲۷۵). بر همین اساس،

قیصر، این دنیا را همچون قفس، محدود می‌داند و پرکشیدن به آسمان را به انسان توصیه می‌کند. از نظر وی، ترک این دنیای محدود و دست‌یافتن به زیستنی نامحدود، تنها از طریق شهادت یا همان «تصمیم بهتر» امکان‌پذیر است و از پرتو آن است که زندگی انسان معنا می‌یابد: «تمام حجم قفس را شناختیم بس است/بیا به تجربه به در آسمان پری بزنیم//اگرچه نیت خوبی است زیستن اما/خوشا که دست به تصمیم بهتری بزنیم» (امین‌پور، ۱۳۹۱: ۴۰۶).

۲. طبیعت‌گرا

دیدگاه طبیعت‌گرا - بر خلاف نظریه فراطبیعت‌گرا - معتقد است «اگر هیچ قلمرو روحانی وجود نداشته‌باشد، معنا در زندگی ممکن است» (متز، ۱۳۹۰: ۲۳). این دیدگاه نیز خود به دو نظریه شخص‌گرا و عین‌گرا طبقه‌بندی می‌شود (متز، ۱۳۸۲: ۲۸۰ و ۲۵۰).

۱-۲. شخص‌گرا

این نظریه که به نظریه ذهن‌گرا نیز مشهور است، مبتنی بر این نکته است که «ملاک ثابتی برای معنا وجود ندارد؛ زیرا معنا برای ذهن، نسبی است؛ یعنی مبتنی بر پیش‌تلقیهایی چون امیال، اهداف و انتخابها است ... بر اساس این دیدگاه، معنا در زندگی از شخصی به شخص دیگر متغیر است و به حالات ذهنی متغیر هر شخصی بستگی دارد» (متز، ۱۳۹۰: ۲۳). یکی از اموری که می‌توان ذیل این نظریه قرارداد، «فرزند» است؛ یعنی فرزندان به زندگی آدمی معنا می‌بخشند (Solomon, 2006: 46). قیصر نیز به این مسأله اشاره می‌نماید (امین‌پور، ۱۳۹۱: ۲۰۲). شاید بتوان مسأله داشتن «زندگی کودکانه» و پرسه‌زدن در حال و هوای دوران کودکی را جزء امور معنابخش زندگی دانست (همان: ۲۹۸). از دیگر اموری که می‌توان جزء نظریه شخص‌گرا و معنابخش زندگی به حساب آورد، مسأله توجه و میل به «طبیعت» است (همان: ۵۳۱ و ۵۳۲).

۲-۲. عین‌گرا

این نظریه معتقد است که معنا توسط امور فیزیکی مستقل از ذهن ساخته می‌شود (متز، ۱۳۹۰: ۲۳). در همین زمینه، ولف بر آن بود که «یک زندگی معنادار باید دو معیار را که به هم مرتبطند برآورد. اول باید به صورتی فعال درگیر چیزی باشد و دوم اینکه این درگیری، مربوط به طرحهای ارزشمند باشد» (ولف، ۱۹۹۷: ۲۱۱؛ به نقل از متز، ۱۳۸۲: ۲۸۵). با تکیه بر این دیدگاه از نظر قیصر، ارزشمندترین چیزی که در این عالم هست و آدمی باید درگیر آن شود، عشق است. از نظر وی اگر

عشق نبود، هیچ چیز معنا و مفهومی نمی‌یافت. (امین‌پور، ۱۳۹۱: ۳۰۸). به دنبال این مسأله، درگیر معشوق و وصال او شدن نیز ارزشمند است و بی‌معشوق، زندگی معنا و مفهومی نمی‌یابد (همان: ۶۲ و ۷۰ و ۷۱ و ۶۰). یکی از مهمترین نتایج این نظریه، رسیدن به «حس تأثیرگذاری» است. این حس، در اینکه انسان، زندگی خود را معنادار بباید، بسیار سهیم است. قیصر معتقد است حس بیهودگی، آدمی را به روزمرگی می‌رساند (همان: ۳۹۲). هرچند عکس این مسأله نیز ممکن است محقق شود. وی نسبت تأثیرگذاری و معنایافتن زندگی را این‌گونه تشریح می‌نماید: «پیشینیان با ما/درکار این دنیا چه گفتند/گفتند: باید سوخت/گفتند: باید ساخت/گفتیم: باید سوخت/اما نه با دنیا/که دنیا را/گفتیم باید ساخت/اما نه با دنیا/که دنیا را» (همان: ۱۱۰). در حقیقت قیصر، دو نگرش انسان گذشته و انسان معاصر را در این شعر، بیان می‌کند. انسان گذشته، حس تأثیرگذار بودن را از خود سلب کرده‌است یا از او سلب کرده‌اند، ولی انسان معاصر برای خود، مسأله تأثیرگذاری را مهم ارزیابی می‌کند. او می‌کوشد تا دنیا را بسوزاند تا آنچه خود می‌خواهد از درون آن بیرون بیاورد.

مباحثی که تاکنون بیان شد، این تلقی را به ذهن متبادر می‌سازد که اولاً نظریه‌های فراطبیعت‌گرا و طبیعت‌گرا - که ذیل مسأله جعل معنا برای زندگی مطرح شد - با هم در تعارض هستند. ثانیاً چگونه ممکن است فردی از هردو دیدگاه در تحلیل معنای زندگی استفاده کند.

در خصوص اشکال اول باید توجه داشت که اولاً منشأ این نظریه‌ها یکی است؛ یعنی در پی جعل معنا بودن. همه با اتکا به این دیدگاه، اما با تفاوت نگرش (فراطبیعت‌گرایی و طبیعت‌گرایی) در پی یافتن معنایی برای زندگی هستند. در حقیقت همه به یک موضوع از منظرهای مختلف نگریسته‌اند. ثانیاً نتایجی که از این نظریه‌ها به دست آمد، هیچ‌یک ناقض دیگری نیست. قیصر گاهی از منظر فراطبیعت‌گرایانه به زندگی می‌نگرد و اموری چون دستیابی به آگاهی عمیق، عاشق شدن و عاشقانه زیستن، عشق خدا به مخلوقات و شهادت‌طلبی را - به عنوان زیستی جاودانه - معنابخش زندگی می‌داند. و گاهی از منظر طبیعت‌گرایانه، داشتن فرزند، داشتن زندگی کودکانه و پرسه زدن در آن حوالی، لذت بردن از طبیعت، درگیر امور ارزشمند شدن (عشق) و داشتن حس تأثیرگذاری را معنابخش می‌داند. در خصوص اشکال دوم توجه به این نکته نیز ضروری است که هیچ انسانی را نمی‌توان یافت که در طول زندگی افکار، باورها و نگرش‌هایش نسبت به موضوعات مختلف ثابت مانده باشد، و تحت تأثیر تحولات روانی و اجتماعی تغییر نکرده باشد. قیصر در زندگی خویش تحولات اجتماعی بزرگی را پشت سر گذاشته‌است. او شکل‌گیری انقلاب، جنگ و تحولات عمیق اجتماعی و سیاسی پس از جنگ را تا سال ۱۳۸۶ با تمام وجود درک کرده‌است و این مسائل بر تفاوت نوع نگرش وی تأثیر داشته‌است.^{۱۱}

نتیجه

قیصر امین پور از جمله افرادی است که خود را با پرسش معنای زندگی چیست؟ مواجه ساخته است. او معتقد است هدف از زندگی نباید زیستن صرف باشد. از نظر وی زندگی ارزش ذاتی ندارد، بلکه به وسیله پیوندیافتن با اموری چون عشق، ارتباط با دیگران و شهادت‌طلبی ارزش می‌یابد. کارکرد زندگی از دید قیصر اموری چون حرکت/تکاپو/رفتن، رنج و درد، بازی، میل، بی‌میلی، رابطه/پیوند، راز، رویدادها/حوادث، پرسش‌های بی‌پاسخ، سفر کوتاه، هبوط/زدان/تبعیدگاه/غربت، اجبار، انتظار/ترس/تردید/سرگشتگی، دل بستن به فردا است. زندگی در شعر قیصر، دو گونه جلوه دارد؛ یکی جلوه‌های زندگی و دیگری مسائل زندگی. جلوه‌های زندگی شامل جریان زندگی از تولد تا مرگ است و مسائل زندگی اشاره به مباحثی چون درد و رنج، تنهایی، تناهی، شرور و آفات است. اموری که به نوعی با نگرش و تحلیل فلسفی همراه است. قیصر معتقد به جعل معنا برای زندگی است؛ یعنی آدمی خود برای زندگی معنا می‌یابد. وی گاهی از منظر فراطبیعت‌گرایانه به زندگی می‌نگرد و اموری چون دست‌یابی به آگاهی عمیق، عاشق‌شدن و عاشقانه‌زیستن، عشق خدا به مخلوقات و شهادت‌طلبی را - به عنوان زیستی جاودانه - معنابخش زندگی می‌داند. و گاهی از منظر طبیعت‌گرایانه داشتن فرزند، داشتن زندگی کودکانه و پرسه‌زدن در آن حوالی، لذت‌بردن از طبیعت، درگیر امور ارزشمند شدن (عشق) و داشتن حس تأثیرگذاری را معنابخش می‌داند.

یادداشت‌ها

۱. دو پرسش معنای زندگی چیست؟ و معنای زندگی من چیست؟ با یکدیگر کاملاً متفاوت هستند. به این معنا که پرسش اول، پرسش از هدف یک پدیده است، و پرسش دوم، پرسش از هدف یکی از مصادیق یک پدیده (ملکیان، ۱۳۹۱۲: ۲۱۹).
۲. به نظر بسیاری از دانشمندان، مسأله معنای زندگی زمانی مطرح می‌شود که آدمی با آلام و رنج‌های غیر قابل توجیه در زندگی مواجه شود (همان: ۲۳۵). شوپنهاور و تالستوی نیز معتقد بودند که پرسش از معنای زندگی به این دلیل مطرح می‌شود که زندگی آدمی به مرگ می‌انجامد (ولف، ۱۳۸۲: ۳). بر این اساس، در نظر پاره‌ای از انسانها، مسأله درد و مرگ برجسته شده و آنها را به طرف پرسش از معنای زندگی سوق می‌دهد. در این میان، پاره‌ای با برجسته کردن خود زندگی، به معنای زندگی توجه نموده‌اند. قیصر را می‌توان از این گروه دانست (امین پور، ۱۳۹۱: ۲۵۴) نیز (۱۵۰).
۳. هانس کونگ - الهی‌دان مسیحی - معتقد است بیش از ایجاد یک تکانه وجودی باید به فکر معنا بود (کونگ، ۱۳۹۱: ۱۱۲). ویکتور فرانکل، به دنبال معنا بودن را یکی از امتیازات انسان می‌شمارد (فرانکل، ۱۳۹۱: ۱۶۲ و ۱۶۳).
۴. احمد شاملو یکی از تفاوت‌های عمده شعر معاصر با شعر گذشته را توجه به زندگی می‌داند (شاملو، ۱۳۸۹: ۱۴۰ - ۱۴۲).
۵. پیش فرض این پرسش، این است که قیصر در میان شاعران پس از انقلاب اسلامی به دلایل معرفتی و اجتماعی، توجه عمیق و دقیقی به مسأله معنای زندگی داشته‌است.
۶. بررسی معنای زندگی از نگاه مولانا و اقبال اثر نذیر قیصر؛ ترجمه محمد بقایی ماکان. و مقاله «نقش مقصود» (بررسی معنای زندگی در شعر و اندیشه حافظ) اثر مسعود فریامنش است که در مجله نقد و نظر شماره ۴۳ و ۴۴ از صفحه ۵۶ تا ۸۵ به چاپ رسیده‌است.
۷. هدف خودبنیاد، هدفی است که در درون شخص دارای علم و اراده است و به همین دلیل به آن خودبنیاد می‌گویند؛ یعنی هدفی که بنیادش در خود موجود است. اما منظور از هدف خارجی این است که کسی که این موجود را ساخته‌است از ساختن آن، چه هدفی داشته‌است (ملکیان، ۱۳۹۱۲: ۲۱۰).
۸. اگر با نگاهی ساختارگرایانه، این دو نمونه مورد ارزیابی قرارگیرد، حالت دایره پیوسته به ذهن متبادر می‌شود. دایره‌ای که از یک نقطه شروع می‌شود و به همان نقطه آغازین ختم می‌گردد. از طرفی تکرار واژگان نیز به القای فضای کلی شعر، یاری رسانده‌است.
۹. منظور از اتفاق ساده، همان عشق است (امین پور، ۱۳۹۱: ۱۰۵) نیز (۹۹).

۱۰. نکته قابل تأمل این است که این نظریه در متون عرفانی ادب فارسی، مورد توجه قرار گرفته است. از جمله نجم رازی در کتاب مرصادالعباد چنین می‌گوید: «و یقین است که روح را محبت بر جمله صفات، سابق آمد زیرا که روح را محبت، نتیجه تشریف یحیهم بود. اگر یحیهم سابق نبودی بر یحبونه، هیچ کس زهره نداشتی که لاف محبت زدی» (رازی، ۱۳۸۶: ۴۴). حافظ نیز می‌گوید: «پیش از اینت پیش از این اندیشه عشاق بود/مهرورزی تو با ما شهره آفاق بود» (حافظ، ۱۳۸۵: ۲۰۷).
۱۱. برای مطالعه در این باره به مقاله سه صدا، سه رنگ، سه سبک در شعر قیصرامین پور نوشته دکتر محمود فتوحی، مجله ادب پژوهی گیلان، شماره پنجم، ۱۳۸۷، صص ۹ - ۳۰ مراجعه شود.

منابع

- آدامز، ای. ام، (۱۳۸۲)، «معنای زندگی»، ترجمه زهرا گلپایگانی، مجله نقد و نظر، شماره ۳۱ و ۳۲، صص ۳۰۲ - ۳۱۷.
- آزاده، محمد، (۱۳۹۰)، فلسفه و معنای زندگی، چاپ اول، تهران، نشر نگاه معاصر.
- امین‌پور، قیصر، (۱۳۹۱)، مجموعه کامل اشعار، چاپ نهم، تهران، انتشارات مروارید.
- حافظ‌شیرازی، شمس‌الدین محمد، (۱۳۸۵)، چاپ پنجم، تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات دوستان.
- رازی، نجم‌الدین، (۱۳۸۶)، مرصادالعباد، چاپ دوازدهم، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- شاملو، احمد، (۱۳۸۹)، مجموعه آثار دفتر یکم، چاپ نهم، تهران، انتشارات نگاه.
- فتوحی، محمود، (۱۳۸۷)، سه صدا، سه رنگ، سه سبک در شعر قیصر امین‌پور، مجله ادب‌پژوهی، شماره پنجم، صص ۹ - ۳۰.
- فرانکل، ویکتور، (۱۳۹۱)، انسان در جستجوی معنای غایی، چاپ اول، ترجمه شهاب‌الدین عباسی، تهران، انتشارات پارسه.
- فریامنش، مسعود، (۱۳۸۵)، «نقش مقصود، معنای زندگی در شعر و اندیشه حافظ»، مجله نقد و نظر، شماره ۴۳ و ۴۴، صص ۵۶ - ۸۵.
- قیصر، نذیر، (۱۳۸۹)، معنای زندگی از نگاه مولانا و اقبال، چاپ اول، ترجمه محمد بقایی ماکان، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- کامو، آلبر، (۱۳۸۲)، افسانه سیزیف، چاپ اول، ترجمه علی صدوقی، محمدعلی سپانلو، اکبر افسری، تهران، نشر دنیای‌نو.
- کونگ، هانس، (۱۳۹۱)، هنر زیستن، چاپ اول، ترجمه حسن قنبری، قم، نشر دانشگاه ادیان و مذاهب.
- متز، تادئوس، (۱۳۹۰)، «معنای زندگی»، ترجمه زهرا رمضان‌لو، مجله کتاب ماه دین، شماره ۱۶۵، صص ۱۶ - ۲۷.
- _____، (۱۳۸۲)، «آثار جدید درباره معنای زندگی»، ترجمه محسن جوادی، مجله نقد و نظر، شماره ۲۹ و ۳۰، صص ۲۶۶ - ۳۲۳.
- ملکیان، مصطفی، (۱۳۹۱^۱)، مهر ماندگار، چاپ سوم، تهران، نشر نگاه معاصر.
- _____، (۱۳۹۱^۲)، مشتاقی و مهجوری، چاپ چهارم، تهران، نشر نگاه معاصر.
- هیک، جان، (۱۳۹۰)، معنای زندگی (مجموعه مقالات)، چاپ دوم، ترجمه اعظم پویا، قم، نشر دانشگاه ادیان و مذاهب.

- ولف، سوزان، (۱۳۸۲)، «معنای زندگی»، ترجمه محمدعلی عبداللهی، مجله نقد و نظر، شماره ۲۹ و ۳۰، صص ۲۸ - ۳۷.
- Solomon, R. (2006) The big questions , seventh edition , printed in Canada.